جلاء العیون

محمدباقر بن محمد تقی مجلسی

بسم الله الرحمن الرحیم

جلاء العیون : قسمت مربوط به امام حسن عسکری علیه السلام

نویسنده:

محمدباقربن محمدتقی مجلسی

ناشر چاپی:

مجله حوزه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

جلاء العیون

مشخصات کتاب

شماره بازیابی : ۵-۹۱۸۰

سرشناسه : مجلسی، محمدباقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.

Majlesi, Mohammad Baqir

عنوان و نام پدیدآور : جلاءالعیون[نسخه خطی] محمد باقر بن محمد تقی مجلسی

وضعیت استنساخ : حسینی‌سبزواری ۱۰۹۰ق.

آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز: افتاده : آب بیرون آید در مصیبت ما اهل بیت حق تعالی او را در بهشت خلد جا دهد پس ...

انجام: فرمود که ملک موت به من می گوید بشارت باد ترا که حق تعالی از تو راضیست و جد تو شفیع روز جز است .

انجامه: تمت بعون الله و حسن بتاریخ...۱۰۹۰ علی ید ... الحسینی السبزواری .

مشخصات ظاهری : تعداد برگ : ۱۶۹ ، سطر : ۲۱ ، اندازه سطور : ۱۸۰×۱۲۰ ؛ قطع : ۲۵۲×۱۹۰ .

یادداشت مشخصات ظاهری : نوع و تز ئینات جلد: تیماج قهوه‌ای ، مقوایی ، دارای ترنج و سر ترنج با نقش گل و بوته ، ضربی ، اندرون روکش کاغذی بنفش .

تزئینات متن: سر فصل‌ها ، علامات و خط کشی بالای آیات قرآن و بعضی کلمات و عبارات با مرکب قرمز .

نوع کاغذ: سمرقندی .

نوع و درجه خط: نسخ .

معرفی نسخه : رجوع شود به شماره ۳۸۴۶-۵ از همین فهرست . نسخه حاضر تا پایان باب چهارم « در زندگی امام حسین (ع) » را در بردارد .

توضیحات نسخه : نسخه بررسی شده . مرداد ۱۳۹۰ . افتادگی از آغاز ، آثار لک ، آب افتادگی ، جوهر زدگی و وصالی .

یادداشت کلی : زبان:فارسی

موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه -- متون قدیمی در قرن ۱۴

دسترسی و محل الکترونیکی : http://dl.nlai.ir/UI/be۷۳۵b۹۳-۵۸۰e-۴ef۶-a۵۸b-۴۲۸۱f۴cec۲۹۲/Catalogue.aspx

تاریخ ولادت و شهادت و احوال امام ابومحمد حسن عسکری

تاریخ ولادت و نسب و اسم و لقب و کنیت امام

اسم شریف آن حضرت حسن، و کنیتش ابومحمد، و القاب شریفش: زکی و هادی و عسکری است، و پدر آن حضرت امام علی نقی (علیه‌السلام) و مادرش ام ولدی بود که او را «حدیث» می‌گفتند، بعضی «سوسن» و بعضی «سلیل» می‌گفته‌اند، و آن عفیفه کریمه در نهایت صلاح و ورع و تقوا بوده است. در تاریخ ولادت آن حضرت اشهر آن است که در سال دویست و سی و دوم هجرت واقع شد، و بعضی سی و یک گفته‌اند، و روز ولادت اشهر آن است که روز جمعه هشتم ماه ربیع الثانی، بعضی دهم ماه مذکور و بعضی شنبه چهارم نیز گفته‌اند، و شیخ مفید در ماه ربیع الاول دویست و سی هجرت نقل کرده. مکان ولادت، مدینه

مشرفه است، بعضی سر من رأی گفته‌اند. و نقش خاتم آن حضرت به روایت فصول المهمه: سبحان من له [صفحه ۱۲۴۸] مقالید السماوات و الارض، به روایت کفعمی: «انا لله شهید» بود. در کتاب بصایر الدرجات به سند معتبر از حضرت صادق (علیه‌السلام) روایت کرده است که: چون حق تعالی خواهد که امامی را خلق کند، قطره‌ی آبی از زیر عرش به زمین می‌فرستد، و آن قطره بر میوه‌ای یا بر گیاهی قرار می‌گیرد، پس پدر امام آن گیاه یا آن میوه را تناول می‌نماید، و از آن قطره‌ی آب عرش نطفه آن امام منعقد می‌شود، چون منتقل به رحم مادر شد، بعد از چهل روز صدای مردم و سخن ایشان را می‌شنود، چون چهار ماه بر او می گذرد بر بازوی راستش این آیه را می‌نویسند: «و تمت کلمه ربك صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم» چون بر زمین فرود می‌آید، حق تعالی کنوز حکمت به او عطا می‌فرماید و او را به حلیه علم و وقار زینت می‌بخشد، و خلعت مهابت بر او می‌پوشاند، و چراغی از نور در دل او می‌افروزد که آنچه در دلهای مردم است می‌داند، و به آن نور اعمال عباد را می‌داند، و بر کرده‌های ایشان مطلع می‌شود. [صفحه ۱۲۴۹]

تاریخ شهادت امام

ابن‌بابویه و دیگران روایت کرده‌اند از مردی از اهل قم که گفت: روزی حاضر شدم در مجلس احمد بن عبیدالله بن خاقان که از جانب خلفا والی اوقات و صدقاف بود در قم، و نهایت عداوت نسبت به اهل بیت داشت، پس در مجلس او مذکور شد احوال سادات علوی که در سر من رأی می‌بودند و مذهبهای ایشان و صلاح و فساد ایشان و قرب و منزلت ایشان نزد خلیفه هر زمان. احمد بن عبیدالله گفت که: من در سر من رأی ندیدم از سادات علوی کسی مانند حسن بن علی عسکری (علیه‌السلام) در علم و زهد و ورع و زهادت و وقار و مهابت و عفت و حیا و شرف و قدر و منزلت نزد خلفا، و امرا و سادات و سایر بنی‌هاشم او را مقدم می‌داشتند بر پیران خود، و صغیر و کبیر ایشان تعظیم او می‌نمودند، و همچنین وزرا و امرا و سایر اهل عسکر و اصناف خلق در اعزاز و اکرام او دقیقه‌ای فرونمی‌گذاشتند. [صفحه ۱۲۵۰] من روزی در بالای سر پدر خود ایستاده بودم در روز دیوان او، ناگاه دربانان و خدمتکاران دویدند و گفتند: ابن الرضا در خانه ایستاده است، پدرم به صدای بلند گفت: رخصت دهید و او را به مجلس درآورید، ناگاه دیدم مردی داخل شد گندمگون و گشاده چشم و خوش قامت و نیکو روی و خوش بدن، در اول سن جوانی، و من در او مهابتی و جلالتی عظیم مشاهده کردم. چون نظر پدرم بر او افتاد، از جای جست و به استقبال او شتافت، و هرگز ندیده بودم که چنین کاری نسبت به احدی از بنی‌هاشم یا امرای خلیفه یا فرزندان او بکند. چون به نزدیك او رسید، دست در گردن او درآورد و دستهای او را بوسید و دست او را گرفت و در جای خود نشانید و به ادب در خدمت او نشست و با او سخن می گفت، و از روی تعظیم او را به کنیت خطاب می‌نمود، و جان خود و پدر و مادر خود را فدای او می کرد، من از مشاهده‌ی این احوال تعجب می کردم، ناگاه دربانان گفتند: موفق که خلیفه آن زمان بود می‌آید، و قاعده چنان بود که چون خلیفه به نزد پدرم می‌آمد پیشتر حاجبان و یساولان و خدمتکاران مخصوص او می‌آمدند، و از نزدیك پدرم تا در درگاه خلیفه در صف می‌ایستادند تا آنکه خلیفه می‌آمد و بیرون می‌رفت، و با وجود استماع آمدن خلیفه باز پدرم رو به او داشت و با او سخن می گفت، تا آنکه غلامان مخصوص او پیدا شدند، پس گفت: فدای تو شوم اکنون اگر خواهی برخیز، و غلامان خود را امر کرد که: او را از پشت صف مردم ببرید که نظر یساولان بر آن حضرت نیفتد؛ باز پدرم برخاست، او را تعظیم کرد و میان پیشانیش را بوسید، او را روانه کرد و به استقبال خلیفه [صفحه ۱۲۵۱] رفت، من از حاجبان و غلامان پدر خود پرسیدم: این مرد که بود که پدرم اینقدر مبالغه در اعزاز و اکرام او نمود؟ گفتند: او مردی است از اکابر عرب حسن به علی نام دارد، و معروف است به ابن الرضا. پس تعجب من زیاده گردید، در تمام آن روز در فکر و تحیر بودم، چون شب پدرم به عادتی که داشت بعد از نماز شام و خفتن نشست و مشغول دیدن کاغذها و عرایض مردم شد که در روز به خلیفه عرض نماید، من نزد او نشستم پرسید که: حاجتی داری؟ گفتم: بلی اگر رخصت فرمایی سؤال کنم.

چون رخصت داد گفتم: ای پـدر که بود آن مردی که امروز بامـداد در تعظیم و اکرام او مبـالغه را از حـد گذرانیـدی و جان خود و پـدر و مـادر خود را فـدای او می‌کردی؟ گفت: ای فرزنـد این امـام رافضـیان است. پس ساعتی ساکت شـد و گفت: ای فرزنـد اگر خلافت از بنی‌عباس به در رود، کسی از بنی‌هاشم به غیر آن مرد مستحق آن نیست، زیرا که او سزاوار خلافت است به سبب اتصاف به زهـد و عبادت و فضل و علم و کمال و عفت نفس و شـرافت نسب و علو حسب و سایر صـفات کمالیه، اگر می‌دیـدی پـدر او را، مردی بود در نهایت شـرف و جلالت و فضیلت و علم و فضل و کمال. پس از این سخنان که از پدرم شنیدم، خشم من زیاده گردید و تفکر و تحیر من افزون شـد، بعد از آن پیوسـته از مردم تفحص احوال او می‌نمودم، پس نشـنیدم از وزرا و کتاب و امرا و سادات و علویـان و سـایر مردم بـه غیر تعریـف و توصـیف و فضـل و جلالـت و علم و بزرگـواری او، همه او را بر بنی‌هـاشم تفصـیل و تقـدیم می‌دادند و [صـفحه ۱۲۵۲] می‌گفتنـد که: او امـام رافضـیان است، پس قـدر و منزلت او در نظر من عظیم شـد و رفعت و شـأن او را دانسـتم، زیرا کـه از دوسـت و دشـمن بـه غیر نیکی و بزرگی او چیزی نشـنیدم. پس مردی از اهـل مجلس از او سـؤال کرد که حـال برادرش جعفر چون بود؟ گفت: جعفر کیست که کسی از حال او سؤال کند یا نام او را با نام امام حسن مقرون گرداند، جعفر مردی بود فاسق و فاجر و شـرابخوار و بـدکردار،ماننـد او کسـی در رسوایی و بی‌عقلی و بـدکاری ندیده بودم، پس جعفر را مذمت بسیار کرد، بـاز بـه ذکر احـوال آن حضـرت برگشت و گفت: به خـدا سوگنـد در هنگـام وفـات حسن بن علی، حـالتی بر خلیفه و دیگران عارض شد من گمان نداشـتم که در وفات هیچکس چنین امری تواند شد، این واقعه چنان بود که روزی برای پدرم خبر آوردند که ابن الرضا رنجور شـده، پـدرم به سـرعت تمام به نزد خلیفه رفت و خبر را به خلیفه داد، خلیفه پنج نفر از معتمدان و مخصوصان خود را بـا او همراه کرد، یکی از ایشـان نحریر خـادم بود که از محرمـان خـاص خلیفه بود، امر کرد ایشـان را که پیوسـته ملازم خانه آن حضـرت باشـند و بر احوال آن حضرت مطلع گردند، و طبیبی را مقرر کرد که هر بامداد و پسین نزد آن حضرت برود و از احوال او مطلع باشـد. بعد از دو روز، برای پدرم خبر آوردند که مرض آن حضـرت صـعب شده است و ضـعف بر او مسـتولی گردیده است، پس بامداد سوار شد نزد آن حضرت رفت و اطبا را امر کرد که از خدمت آن حضرت دور نشوید، و قاضی القضاه را طلبید و گفت: ده نفر از علمای [صـفحه ۱۲۵۳] مشـهور را حاضـر گردان که پیوسـته نزد آن حضرت باشند؛ این ملاعین اینها را برای آن می‌کردند که آن زهری که به آن حضرت داده بودند، بر مردم معلوم نشود، و نزد مردم ظاهر سازند که آن حضرت به مرگ خود رفته، پیوسته ایشان ملازم خانه آن حضـرت بودنـد، تا آنکه بعـد از گذشـتن چند روز از ماه ربیع الاول، آن امام مظلوم از دار فانی به سـرای باقی رحلت نمود، و از جور سـتمکاران و مخالفان رهایی یافت. چون خبر وفات آن حضرت در شهر سامره منتشر شد، قیامتی در آن شهر برپا شد، از جمیع مردم صدای ناله و فغان و شـیون بلند گردید، خلیفه لعین در تفحص فرزند سـعادتمند آن حضرت در آمد، جمعی را فرستاد که بر دور خانه آن حضرت حراست نمایند و جمیع حجره‌ها را تفحص نمایند شاید که آن حضرت را بیابند و زنان قابله را فرسـتاد که کنیزان آن حضرت را تفحص کند که مبادا حملی در ایشان باشد، پس یکی از زنان گفت که: یکی از کنیزان آن جناب را احتمال حملی هست؛ خلیفه نحریر خادم را بر او موکل گردانید که بر احوال او مطلع باشد تا صدق و کذب آن سـخن ظاهر شود. بعد از آن متوجه تجهیز آن جناب شد، جمیع بازارها مطلع شدند، صـغیر و کبیر و وضـیع و شریف خلایق در جنازه‌ی آن برگزیده‌ی خـالق جمع آمدنـد؛ پـدرم که وزیر خلیفه بود بـا سـایر وزرا و نویسـندگان و اتباع خلیفه و بنی‌هاشم و علویان به تجهیز آن امام زمان حاضـر شدند، در آن روز سامره مانند صحرای قیامت بود از کثرت ناله و شیون و گریه مردم. چون از غسل و کفن آن حضرت فارغ شدند، [صفحه ۱۲۵۴] خلیفه ابوعیسـی را فرستاد که بر آن جناب نماز کند، چون جنازه‌ی آن جناب را برای نماز بر زمین گذاشتند، ابوعیسـی به نزدیک حضـرت آمد و کفن را از روی مبارک حضرت دور کرد، و برای رفع تهمت، خلیفه علویان و هاشمیان و امرا و وزرا و نویسـندگان و قضـات و علمـاء و سایر اشـراف و اعیان را نزدیک طلبیـد و گفت: بیاییـد و نظر کنیـد این حسن بن علی فرزند زاده‌ی امام رضا (علیه‌السـلام) است بر فراش خود به مرگ خود مرده است و کسـی آسیبی به او نرسانیده است، و در مدت مرض او

اطباء و قضات و معتمدان و عدول حاضر بوده‌اند و بر احوال او مطلع گردیده‌اند و بر این معنی شهادت می‌دهند، پس پیش ایستاد و بر آن حضرت نماز کرد، و بعد از نماز آن جناب را در پهلوی پدر بزرگوار خود دفن کردند. و بعد از آن خلیفه متوجه تفحص و تجسس فرزند حضرت شد، زیرا که شنیده بود که فرزند آن جناب بر عالم متسولی خواهد شد، و اهل باطل را منقرض خواهد کرد، چندانکه تفحص کردند چیزی از آن حضرت نیافتند، و آن کنیز را که گمان حمل به او برده بودند تا دو سال تفحص احوال او می‌کردند، و اثری ظاهر نشد، پس موافق مذهب اهل سنت میراث آن حضرت را قسمت کردند میان مادر و جعفر کذاب که برادر آن جناب بود، و مادرش دعوی کرد که من وصی اویم، و نزد قاضی به ثبوت رسانید. باز خلیفه در تفحص فرزند آن جناب بود و دست از تجسس برنمی‌داشت، پس جعفر کذاب به نزد پدر من آمد و گفت: می‌خواهم منصب برادرم را به من تفویض نمایی، من تقبل می‌نمایم که هر سال دویست هزار دینار طلا بدهم، پدرم از استماع این سخن در خشم شد [صفحه ۱۲۵۵] و گفت: ای احمق منصب برادر تو منصبی نیست که به مال و تقبل توان گرفت، و سالهاست که خلفا شمشیر کشیده‌اند و مردم را می‌کشند و زجر می‌نمایند که از اعتقاد و امامت پدر و برادر تو برگردند و نتوانستند، اگر تو نزد شیعیان مرتبه امامت داری همه بسوی تو خواهند آمد و تو را احتیاج به خلیفه و دیگری نیست، و اگر نزد ایشان مرتبه نداری خلیفه و دیگری این مرتبه را برای تو تحصیل نمی‌توانند کرد، و پدرم به این سخن خفت عقل و سفاهت و عدم دیانت او را دانست، و امر کرد که او را دیگر به مجلس راه ندهند، و بعد از آن به مجلس پدرم راه نیافت تا پدرم فوت شد، و تا امروز خلیفه تفحص آن جناب می‌کند، و بر آثار او مطلع نمی‌شود و دست بر او نمی‌یابد. ابن‌بابویه به سند معتبر از ابوالادیان روایت کرده است که من خدمت حضرت امام حسن عسکری (علیه‌السلام) می‌کردم و نامه‌های آن حضرت را به شهرها می‌بردم، پس روزی در بیماری که در آن مرض به عالم بقا رحلت فرمودند مرا طلبیدند و نامه‌ای چند نوشتند به مداین و فرمودند که: بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد، و صدای شیون از خانه من خواهی شنید، و مرا در آن وقت غسل دهند. ابوالادیان گفت: ای سید هرگاه این واقعه هایله رو دهد، امر امامت با کیست؟ فرمود: هر که جواب نامه‌های مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من، گفتم: دیگر علامتی بفرما، فرمود: هر که بر من نماز کند او جانشین من خواهد بود، گفتم: دیگر بفرما، گفت: هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست. ابوالادیان گفت که: مهابت حضرت مانع شد که بپرسم که کدام [صفحه ۱۲۵۶] همیان، پس بیرون آمدم و نامه‌ها را به اهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم، و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل امام مطهر بلند شده بود. چون به در خانه نشسته، جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته و شیعیان بر گرد او برآمده‌اند، و او را تعزیت به وفات برادر و تهنیت به امامت خود می‌گویند. پس من در خاطر خود گفتم که: اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است، این فاسق کی اهلیت امامت دارد، زیرا که پیشتر او را می‌شناختم که شراب می‌خورد و قمار می‌باخت و طنبور می‌نواخت، پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد، در این حال عقید خادم بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که: برادرت را کفن کرده‌اند بیا و بر او نماز کن، جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند، چون به صحن خانه رسیدیم دیدیم که امام حسن عسکری (علیه‌السلام) را کفن کرده بر روی نعش گذاشته‌اند، پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند. چون خواست که تکبیر گوید، طفلی گندمگون پیچیده موی گشاده دندانی مانند پاره‌ی ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو پس بایست که من سزاوارترم به نماز بر پدر خود از تو، پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد، آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد، و آن جناب را در پهلوی امام علی نقی (علیه‌السلام) دفن کرد و متوجه من شد و گفت: ای بصری بده جواب نامه‌ها را که با توست، پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که: دو نشان از آن [صفحه ۱۲۵۷] نشانه‌ها که حضرت امام حسن عسکری (علیه‌السلام) فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است، بیرون آمدم پس حاجز و شاه به جعفر گفت: برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست گفت: کی بود آن طفل؟ جعفر گفت: و الله من او را هرگز ندیده بودم و نمی‌شناختم. پس در این حالت جماعتی از اهل قم

آمدند و سؤال کردند از احوال امام حسن (علیه‌السلام) چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که: امامت با کیست؟ مردم اشاره کردنـد به سوی جعفر، پس نزدیـک رفتنـد و تعزیت و تهنیت دادنـد و گفتنـد: بـا مـا نـامه و مـالی چنـد هست بگو که نامه‌هـا از چه جماعت است، و مالها چه مقـدار است تا تسـلیم نماییم؟ جعفر برخاست و گفت: مردم از ما علم غیب می‌خواهنـد، در آن حال خادم بیرون آمد از جانب حضـرت صاحب الامر (علیه‌السـلام) و گفت: با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست، و همیانی هست که در آن هزار اشـرفی هست، و در آن میان ده اشـرفی هست که طلا را روکش کرده‌اند؛ آن جماعت نامه‌ها و مالها را تسـلیم کردند و گفتند: هر که تو را فرسـتاده است که این نامه‌ها و مالها را بگیری او امام زمان است، و مراد امام حسن عسـکری؟؟ همین همیان بود. پس جعفر کـذاب رفت نزد معتمـد که خلیفه به ناحق آن زمان بود، و این واقعه را نقل کرد، معتمـد خـدمتکاران خود را فرسـتاد که صیقـل کنیز امـام حسن عسـکری (علیه‌السـلام) را گرفتنـد که آن طفـل را به مـا نشـان ده و او انکـار کرد، و از برای رفع مظنه ایشان گفت: حملی دارم من از آن حضـرت به این سـبب او را به ابن ابی الشوراب قاضـی سپردنـد که چون فرزنـد متولـد شود بکشـند، به ناگاه عبـدالله بن یحیی وزیر مرد، و [صـفحه ۱۲۵۸] صاحب الزنـج در بصـره خروج کرد، و ایشان به حال خود درماندنـد، و کنیز از خانه قاضـی به خانه خود آمد. ایضا به سند معتبر از محمد بن حسین روایت کرده است که حضرت امام حسن عسکری (علیه‌السلام) در روز جمعه هشـتم مـاه ربیع الاـول سال دویست و شصـتم از هجرت وقت نماز بامـداد به رای باقی رحلت فرمود، و در همان شـب نامه‌هـای بسیار به دست مبارک خود به اهل مـدینه نوشـته بود، در آن وقت نزد حضـرت حاضـر نبود مگر جاریه آن جناب که او را صیقل می‌گفتند، و غلام آن جناب را که او را عقید می‌نامیدند، و آن کسـی که مردم بر او مطلع نبودند یعنی حضرت صاحب الامر. عقیـد گفت: در آن وقت امام حسن (علیه‌السـلام) آبی طلبیـد که با مصـطکی جوشانیـده بودنـد و خواست که بیاشامد، چون حاضـر کردیم فرمود: اول آبی بیاوریـد که نماز کنم. چون آب آوردیم، دسـتمالی در دامن خود گسترد و وضو ساخت و نماز بامـداد را ادا کرد و قدح آب مصطکی که جوشانیده بودند گرفت که بیاشامد، از غایت ضعف و شدت مرض دست مبارکش می‌لرزید و قدح بر دندانهای شـریفش می‌خورد، چون آب را بیاشامید و صـیقل قدح را گرفت، روح مقدسـش به عالم قدس پرواز نمود. و شهادت آن حضـرت به اتفاق اکثر از محدثان و مورخان در هشـتم ماه ربیع الاول سال دویست و شصتم هجرت بود، شیخ طوسی در مصباح اول ماه ذکور نیز گفته است، و اکثر گفته‌انـد که: روز جمعه بوده و بعضـی چهارشـنبه، و بعضـی یکشـنبه نیز گفته‌اند، و از عمر [صـفحه ۱۲۵۹] شـریف آن حضـرت بیست و نه سال گذشـته بود، و بعضی بیست و هشت نیز گفته‌اند، و مدت امامت آن حضرت نزدیک به شش سال بود. ابن‌بابویه و دیگران گفته‌اند: معتمد آن حضرت را به زهر شهید کرد. و در کتاب عیون المعجزات از احمد بن اسحاق روایت کرده است که روزی به خـدمت امام حسن عسـکری (علیه‌السـلام) رفتم، حضـرت فرمود: چگونه بود حال شـما و آنچه مردم بودند از شک و ریب در باب امام بعد از من؟ گفت: یابن رسول الله چون خبر ولادت سـید ما و صاحب ما در قم به ما رسـید، صغیر و کبیر و شیعیان قم هم اعتقاد به امامت آن حضرت کردند، حضرت فرمود که: مگر نمی‌دانی که هرگز زمین خالی از امام نمی‌باشد که حجت خـدا باشـد بر خلق، پس در سال دویست و پنجاه و نه هجرت حضـرت والـده‌ی خود را به حج فرسـتاد، و او را خبر داد به وفات خود در سال دیگر و فتنه‌هایی که بعـد از وفات او واقع خواهد شد، پس اسـماء اعظم الهی و موارث پیغمبران و اسـلحه و کتب حضـرت رسـالت را به حضـرت صـاحب الامر (علیه‌السـلام) تسـلیم کرد، و مادر آن جناب متوجه مکه شـد، و آن جناب در ماه ربیع الآخر سال دویست و شـصت از دنیا رحلت نمود، و در سـر من رأی در پهلوی پـدر بزرگوار خود مدفون گردید، و عمر شـریف آن جناب بیست و نه سال بود.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکَمْ وَ أَنْفُسِکَمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکَمْ خَیْرٌ لَکَمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹